

فرزند خصال خویشتن

• محمد چگینی



- فرزند خصال خویشتن: خاطراتی از نهضت ملی (اصغر پارسا)
- به اهتمام علی پارسا
- تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، تعداد صفحات: ۲۰۸

خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی یکی از روش‌های مهم تاریخ‌نگاری و ثبت وقایع اجتماعی و سیاسی به شمار می‌رود که امروزه جای خود را در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری باز کرده است. خاطرات در هر دوره و زمانی که نوشته شوند می‌توانند تا حدودی وضعیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را برای آیندگان روشن نمایند. با وجود این که خاطرات از برخی خودستایی‌ها و محظورات (عموماً سیاسی) به دور نیست اما نکات پرفایده‌ای در آن نهفته که می‌تواند راه‌جدیدی برای تحلیل مسائل تاریخی باز نماید. در حال حاضر در ایران هم شیوه‌ی خاطره‌نگاری جای خود را باز کرده است و بسیاری از مؤسسات و سازمان‌ها مشغول جمع‌آوری این آثار ارزشمند هستند تا به نوعی نسل آینده را از نعمت شناخت گذشته محروم نکنند.

کتابی که قصد داریم در این‌جا مورد بررسی قرار دهیم خاطرات اصغر پارسا نماینده‌ی دوره‌ی هفدهم مجلس است که در ۲۰۸ صفحه با جلدی شومیز از طرف نشر نی منتشر شد. پارسا برای نخستین بار با مرکز اسناد ملی مصاحبه‌ای انجام داد که بعداً فرزند وی آن را به صورت نوشتاری درآورد و مقداری بر آن افزوده است. این اثر با توجه به بررسی وقایع مطرح شده از یک سو صداقت پارسا را نشان می‌دهد و از سوی دیگر برخی اشتباهات تاریخی در آن وجود دارد که در جای خود با ارائه منابع مورد نظر توضیح داده می‌شود. کتاب مزبور فصل‌بندی خاصی ندارد اما موضوعات آن را بر اساس وقایع می‌توان به سه قسمت: یکم، خاطرات دوره‌ی کودکی و تحصیلات تا پایان خدمت در سفارت ایران در چین، دوم ایام حضور در مجلس و آخرین قسمت کتاب به وقایع بعد از کودتای ۲۸ مرداد اختصاص دارد که انتخابات مجلس بیستم و تحصن در سنا از مباحث مطرح شده در آن است.

قسمت اول:

پارسا در شهر خوی به دنیا آمد سال تولدش دقیقاً ذکر نشده است ولی طبق خاطراتی که پدرش، محمدرضا پارسا برای وی ذکر کرده بعد از انقلاب ۱۹۱۷م. روسیه یعنی در حدود سال ۱۲۹۷ش. دیده به جهان گشود. در دوره‌ی نازامی‌های سمیتقو و حمله اکراد به خوی خانواده پارسا به شهر تبریز مهاجرت کردند. او تحصیلات را در مدرسه رشديه و فردوسی به پایان رساند و سپس برای تحصیل در رشته حقوق وارد دانشگاه تهران شد. اعضای خاندان پارسا از تجار و رجال خوشنام آذربایجان بودند به گونه‌ای که جدش (محمد صادق) هر سال یک ماه کسب و کار خود را تعطیل و به امور خیریه می‌پرداخت. او

نداشتند و تنها پرونده جوابیه به شکایت بریتانیا را تحویل دادگاه داده و خود در جایگاه تماشاگران نشستند. کریم سنجابی که در سال ۱۳۳۱ از سوی دکتر مصدق به عنوان نماینده ایران در دیوان لاهه معرفی شد در خاطراتش بدون این که نامی از پارسا بیاورد می گوید طرح اولیه را صدر تهیه کرد اما بیشتر بر پایه احساسات بود بنابراین دکتر مصدق در جلسه هیات دولت وی را مأمور کرد تا لایحه عدم صلاحیت دادگاه را نوشته و تحویل باقر کاظمی دهد. سنجابی سالها پیش از این خاطرات خود را نوشته که احتمالاً پارسا از محتویات آن با خبر بوده است از این رو اگر در این خصوص توضیحاتی می داد رفع ابهام می شد. این سفر باعث آشنایی بیشتر پارسا با نهضت ملی شد به همین علت تصمیم گرفت تا به عنوان یکی از حامیان نهضت در انتخابات دوره هفدهم شرکت کند. البته خودش می گوید که به اصرار همشهری‌هایش نامزد و کالت شد. خانواده وی در خوی، سلماس و جلفا شناخته شده بودند بنابراین شانس زیادی برای انتخاب شدن داشت. پارسا در سفرهای تبلیغاتی که به زادگاهش رفت با حاج قوت‌زاد رئیس کردهای مامدی ملاقات و حمایت آن‌ها را به دست آورد. نکته قابل توجهی که ذکر می کند این است که می گوید کردها سرحدات ایران و ترکیه با هم بده بستان سیاسی داشتند و در انتخابات برایشان تابعیت مهم نبود و به نفع نمایندگان مورد نظرشان رای می دادند! (ص ۷۹)

او موفق شد به عنوان نماینده اول خوی وارد مجلس شود. در بحثی که پیرامون انتخابات دوره ۱۷ در کتاب مطرح شده بعضی نکات بسیار مهم مسکوت مانده است. پارسا می بایست به عنوان یکی از افراد ناظر بر وقایع، بحث انتخابات را بیشتر تشریح می کرد. به هر حال دکتر مصدق وعده‌ی انتخابات آزاد داد ولی در این راه با مشکلات عدیده‌ی روبرو شد که مجبور شد بعد از انتخاب ۸۰ نفر جریان انتخابات را متوقف و آن را به وقت دیگری واگذار کند، امری که هیچ‌گاه محقق نشد. حزب توده و دربار و حتی برخی نمایندگان نهضت ملی در برخی حوزه‌ها اعمال نفوذ کردند به طوری که در ایالت آذربایجان دو نماینده یعنی حسن امامی از مهاباد و مهدی میر اشرفی از مشکین شهر به مجلس راه یافتند و مصدق به تقلب در این انتخاب صریحاً اشاره کرد. مجلس در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ افتتاح شد اما مصدق در اعتراض به مداخلات دربار در مراسم افتتاحیه شرکت نکرد. عدم حضور مصدق و انتخاب هیأت رئیسه مجلس از نکات جنجالی بود که پارسا به آن هیچ اشاره نکرده است.

با گشایش مجلس پارسا به عضویت کمیسیون خارجه در آمد و مخبر آن شد سپس به پیشنهاد محمود نریمان، مخبر کمیسیون دارایی هم شد. به رسم آن روزگار به همراه دیگر نمایندگان به ملاقات شاه رفت ظاهراً بعدها شاه از او دعوت کرد که هر چهارشنبه در دربار با وی ناهار بخورد ولی او نپذیرفت. از وقایع مهم زندگی سیاسی پارسا در مجلس هفدهم این بود که به عضویت حزب ایران درآمد و در کنار دیگر نمایندگان این حزب یعنی مهندس حسینی، زیر کزاده و سنجابی به فعالیت پرداخت. درباره‌ی پیوستن خود به حزب مزبور می گوید به دنبال حضور در حزبی بود که با عقیده اش همخوانی داشته باشد ابتدا به پیشنهاد دکتر بقایی قصد داشت به حزب زحمتکشان بپیوندد اما چون مرام آن را موافق سلیقه خود ندید از این کار منصرف شد. (ص ۸۵) او در این خصوص دچار اشتباه شده است و می گوید این اتفاق قبل از آمدن خلیل ملکی و یارانش به حزب زحمتکشان بود که احتمالاً او جدا شدن ملکی از بقایی را با ائتلاف اشتباه گرفته است؛ زیرا حزب زحمتکشان در اردیبهشت ۱۳۳۰ توسط ملکی و بقایی تأسیس شد و در مهرماه ۱۳۳۱ به علت اختلافاتی که بر سر

چند بار پل خاتون بر روی رودخانه قطور را تعمیر کرد و پدر بزرگ مادری‌اش حاج میرزا جبار معروف به نمازی بنیان گذار حوزه‌ی علمیه خوی بود. علی اصغر پدر بزرگ وی از مشروطه خواهان آن ولایت بود و با حیدر عمواعلی رابطه‌ی نزدیکی داشت و رئیس انجمن ایالتی خوی نیز بود که در این مقام با مجاهدان تند رو اختلاف پیدا کرد و توسط آن‌ها ترور شد.

پدر وی از چهره‌های اصلاح طلب و عضو انجمن تبریز بود و از بانیان ابنیه شاه گلی در آن شهر هم به شمار می رود. او چند دوره در مجلس حضور داشت. در سال ۱۳۱۲ دیبا، نماینده چند دوره‌ی خوی که با تیمورتاش رابطه نزدیکی داشت مانند وزیر دربار مورد غضب قرار گرفت و از حضور در مجلس باز ماند. محمدرضا پارسا که مورد تأیید رجب‌علی منصور و اعضای انجمن بود به عنوان کاندید معرفی شد. انتخابات در دوره رضا شاه کاملاً فرمایشی بود و اصغر پارسا به همراه اعضای خانواده از تبریز به خوی رفتند تا در انتخابات شرکت کند و در این خصوص می گوید: «من و دختر عموها و پسر عموها و قوم و خویش‌ها نشستیم و دفتر اخذ رأی را به نام رأی دهندگان خیالی پر می کردیم.» (ص ۱۸) پدر وی در دوره‌ی ده، یازده و دوازدهم در مجلس حضور داشت. بعدها که اصغر پارسا در اداره عهود وزارت خارجه مشغول کار شد و اختلافات با شرکت نفت انگلیسی به اوج خود رسید اسناد این انتخابات ضمیمه پرونده ایران شد تا به محافل جهانی اعلام نمایند که مجلس دوره‌ی رضا شاه نماینده واقعی ملت نبودند و قرارداد نفت مورد تأیید ملت ایران نبود. پارسا بعد از اتمام تحصیلات که مصادف سقوط رضا شاه بود وارد دستگاه دیپلماسی و وزارت خارجه شد و از طرف ساعد وزیر خارجه وقت ایران در سال ۱۳۲۱ به عنوان دبیر اول همراه سید علی خان نصر، سفیر ایران روانه چین شد و تا سال ۱۳۲۷/۱۹۴۸ که کمونیست‌ها بر چین تسلط کامل یافتند و سفارت ایران تعطیل شد در این مقام باقی ماند.

قسمت دوم: حضور در مجلس

بعد از بازگشت با کشور در اداره عهود مشغول به کار شد. در سال ۱۳۲۹ «کمیسیون نفت» در مجلس برای بررسی قرارداد الحاقی گس - گلشائیان تشکیل شد. پارسا مدعی است که به عنوان نماینده وزارت خارجه در جلسات آن شرکت می کرد. (ص ۶۷) با مطالعه گزارش کمیسیون نفت نامی از وی به عنوان نماینده وزارت خارجه نمی بینیم و جلسات بیشتر با حضور نماینده وزیر دارایی (دکتر حسین پیرنیا و منوچهر فرمانفرمائیان)، نخست وزیر و زیر دارایی برگزار می شد. پارسا به اشتباه دکتر کریم سنجابی و مهندس حسینی را از اعضای کمیسیون می داند. در حالی که افراد مزبور اصلاً در دوره شانزدهم در مجلس حضور نداشتند. احتمالاً وی جلسات و محافل خصوصی جبهه ملی یا دوره هفدهم را با کمیسیون نفت اشتباه گرفته است.

هنگامی که نفت ایران ملی شد و قانون خلع ید در مجلس به تصویب رسید دولت انگستان به دیوان لاهه شکایت کرد. دکتر مصدق نخست وزیر وقت دیوان را فاقد صلاحیت برای رسیدگی به این شکایت دانست. پارسا می گوید به علت آشنایی که با قراردادها داشت باقر کاظمی (وزیر خارجه) وی را مأمور کرد تا گزارشی از قرارداد نفت و اجحافات شرکت انگلیسی در حق ملت ایران تهیه نماید. گروه متشکل از دکتر شایگان حقوقدان و نماینده‌ی مجلس، حسن صدر روزنامه‌نگار و پارسا نماینده وزارت خارجه در تیرماه ۱۳۳۰ برای ارائه گزارش اجحافات انگلیس روانه لاهه شدند. آن‌ها اجازه حضور رسمی در جلسه را

این اثر با توجه به بررسی وقایع مطرح شده از یک سو صداقت پارسا را نشان می‌دهد و از سوی دیگر برخی اشتباهات تاریخی در آن وجود دارد

فرزند خصال خویشتن

محدود کردن قدرت شاه بود لایحه ای را به مجلس برد تا مجدداً اصل ۵۰ قانون اساسی مورد بازبینی و تفسیر قرار گیرد. طبق این اصل فرماندهی کل قوا در اختیار دولت بود و فقط در شرایط جنگی این اختیارات به شاه تفویض می‌شد. تنها حائری زاده پای آن را امضا کرد و هیچ‌کدام از وکلا حتی حزب ایرانی‌ها^۴ هم حاضر به امضای آن نشدند. (ص ۹۰)

در مرداد ماه ۱۳۳۱ پارسا به عنوان مترجم حسین مکی را در سفر به آمریکا و آلمان همراهی کرد. اعضای حزب ایران به خاطر برخی مخالفت‌های مکی با مصدق با سفر پارسا مخالفت کردند اما به هر صورت او روانه این سفر شد. مکی ویکی از دوستانش به نام محلوجی با پارسا ابتدا عازم آلمان شدند و از آنجا به آمریکا رفتند. در آلمان آن‌ها با دکتر شاخت کارشناس اقتصادی دولت هیتلر ملاقات کردند به گفته پارسا، مکی از او تقاضا کرد تا به ایران بیاید و به اقتصاد ایران کمک کند. «دکتر شاخت با دعوتی که در آلمان آقای مکی و من [پارسا] از او کردیم به ایران آمد.» (ص ۱۰۰)

آن‌ها چند روزی را هم در آمریکا به سر بردند ابتدا با رابرت لائو وزیر دفاع آن کشور ملاقات کردند. لائو در این دیدار به نمایندگان ایران اطمینان داد که دولت آن کشور هیچ‌گاه در قضیه نفت بریتانیا را تنها نمی‌گذارد و گفت به دکتر مصدق بگوئید «حق با مصلحت دوتااست». البته اظهارات دیگر سران و مدیران کمپانی‌های آمریکایی هم بهتر از این نبود. پارسا در ضمن این ملاقات‌ها به این نکته پی‌برد که شرکت‌های نفتی مزبور خود را آماده کرده بودند تا قوام اوضاع را سامان داده و برای بازسازی صنایع نفت روانه ایران شوند. (ص ۱۰۵) امر دیگری که بر پارسا روشن می‌شود ارتباط مکی با شاه بود؛ زیرا او همواره از ملاقاتش باشاه در شمال و درخواست دربار برای ادامه ملاقات‌ها سخن گفته بود.

در این زمان مکی درباره‌ی مسائل ایران با مطبوعات آمریکایی مصاحبه‌ای انجام داد. هرچند خودش آن را در خاطراتش با آب و تاب بیان می‌کند اما پارسا آن را چندان موفقیت آمیز نمی‌داند.^۵ پارسا تا پایان سفر مکی را همراهی نکرد و به ایران بازگشت و گزارشی از این مسافرت به مجلس ارائه کرد. پارسا در گزارش خود ضمن اشاره به موضع‌گیری آمریکایی‌ها از مصدق خواست تا بدون چشم‌داشت به کمک مالی آمریکایی‌ها دست به اصلاحات زده و این کار را هم از ادارات دولتی آغاز کند و شعری را در همین زمان ایراد کرد که بعدها مصرع دوم آن را بر کتاب خود گذاشت. چون شیر به خود سپهر شکن باش / فرزند خصال خویشتن باش (صص ۱۱۱-۱۱۵)

یکی از نقاط ضعف کتاب حاضر مسکوت ماندن برخی مسائل است که در مجلس انعکاس وسیعی داشت. قطع رابطه با انگلستان،^۶ تعطیلی سنا،^۷

نحوه پشتیبانی از دولت مصدق بین آن‌ها پیش آمد از یکدیگر جدا شدند و ملکی حزب نیروی سوم را تشکیل داد که این تاریخ با آنچه پارسا می‌گوید هم‌خوانی ندارد.^۵

تابستان ۱۳۳۱ فصل پرکاری برای مجلس هفدهم بود و اوج آن به وقایع تیرماه که منتهی به قیام سی تیرماه شد، باز می‌گردد. دکتر مصدق در ۲۵ تیر بر اثر اختلاف با شاه بر سر وزارت جنگ استعفا داد. به گفته پارسا علاء بلافاصله به مجلس رفت و قوام را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهادی شاه به نمایندگان معرفی کرد. عده‌ای از مجلسیان به این اقدام اعتراض کردند و به نشانه اعتراض جلسه را ترک کردند و در حوض خانه تحصن نمودند. وکلای متحصن اعلامیه ای مبنی بر به رسمیت نشناختن دولت جدید منتشر کردند. آن‌ها بار دیگر برای پایبندی و حفظ آرمان‌های مشروطه سوگند یاد کردند و ضمن پشتیبانی از مصدق وی را تنها فرد شایسته برای ادامه نهضت ملی دانستند. این اعلامیه به امضای سی نفر رسید در همین زمان آن‌ها فراکسیون نهضت ملی را تشکیل دادند. نام نهضت ملی را احمد رضوی^۶ برای آن برگزید و خودش به عنوان رئیس و پارسا هم مخبر آن بود. (ص ۸۶)

با شدت گرفتن اختلافات، شاه از مجلس خواست تا هیأتی را انتخاب تا به تقاضای مصدق برای منصب وزارت جنگ رسیدگی کنند. شایگان، یوسف مشا، نادعلی کریمی، صدر حاج سید جواد و پارسا در ۲۷ تیر با شاه ملاقات کردند. در این جلسه شاه فرماندهی کل قوا را حق قانونی خود دانست و تهدید کرد که با قوه ارتش جلوی هرگونه بی‌نظمی را خواهد گرفت. پارسا در این جلسه بیشترین اعتراضات را داشت و به شاه می‌گوید مردم به دولت مالیات نمی‌دهند تا با آن گلوله بخرد و فرزندان‌شان را به قتل برساند. (ص ۸۷)

سی تیر روزی تاریخی بود مردم وارد خیابان‌ها شدند و در جلو مجلس و میدان بهارستان تجمع کردند. پارسا که در هنگام ورود به مجلس شاهد سرکوب مردم بود بلافاصله نزد امام جمعه، رئیس مجلس رفت و به عملکرد دربار و دولت اعتراض کرد و تقاضا نمود دستور توقف شلیک به نظامیان داده شود. پارسا و زیرک زاده به خیابان‌ها آمده و چند مجروح را به بیمارستان رساندند. نکته قابل توجهی که پارسا به آن اشاره دارد تمدد برخی از نظامیان از دستور فرماندهان خود بود به گونه ای که در جلو یکی از بیمارستان‌ها افسر جوانی را دید که فریاد می‌زد «زنده باد آزادی» که این سخن دیگر نظامیان را تحت تاثیر قرار داد.^۷ در نتیجه این مجاهدت‌ها، شاه بعد از ظهر دستور توقف حملات و فرمان عزل قوام را صادر کرد. (ص ۸۹)

بعد سی تیر تغییر و تحولاتی در مجلس رخ داد آیت اله کاشانی به جای دکتر امامی بر مسند ریاست مجلس تکیه زد. پارسا که یکی از افراد طرفدار

توطئه، دکتر بقایی از یاران سابق مصدق از متهمان ردیف اول شناخته شد. نمایندگان طرفدار دولت هم که پی‌گیر قضیه بودند بلافاصله کمیسیونی به نام «دادگستری» تشکیل دادند به طرز قانونی با قضیه برخورد کرده و از بقایی سلب مصونیت نمایند. هر چند پارسا مخبر آن بود اما هنگامی که متوجه شد شهربانی متهمین دستگیر شده را برای اعتراف شکنجه کرده است نظریات کمیسیون را غیر قانونی خواند و به نشانه‌ی اعتراض از مخبری استعفا داد و خود را از این بحران کنار کشید. (ص ۱۲۲)

در نتیجه اختلافات پیش آمده و کارشکنی‌های برخی از نمایندگان در امور دولت، دکتر مصدق تصمیم گرفت تا به فرزندوم متوسل شود. مصدق در تیرماه ۱۳۳۱ متوجه شده بود که اکثریت مجلس با وی نیست و حال بعد از گذشت نزدیک به یکسال بسیاری از اعضای نهضت ملی هم به صف مخالفان پیوسته بودند بنابراین مصدق فرزندوم را تنها چاره برای بقاء دولت می‌دانست. نمایندگان فراکسیون نهضت ملی در حمایت از نظر دولت از مجلس استعفا دادند تا مجلس از اکثریت افتاده و دیگر قانونی نباشد. (ص ۱۲۵) هر چند پارسا درباره فرزندوم اظهار نظر نمی‌کند اما مهندس حسینی در دست نوشته‌هایش از وی به عنوان یکی از مخالفان همه‌پرسی و تعطیلی مجلس یاد می‌کند که به همراه سنجابی، معظمی و رضوی عواقب این کار را به نخست‌وزیر گوشزد کردند.^{۱۲} پارسا، بعد از استعفا، از طرف دولت مأموریت تام‌الاختیار یافت تا به آذربایجان رفته و بر اوضاع آنجا نظارت داشته باشد. آن‌گونه که وی می‌گوید مصدق از حضور تقی زاده در تبریز نگران بود و پارسا به محض ورود به آن شهر با او ملاقات کرد و از عدم مداخله‌اش در امور مطمئن شد. در این زمان خسرو پسر اسماعیل آقا سمیتقو با چند آمریکایی برای تفریح از ترکیه به آذربایجان آمده بودند که پارسا از طریق قوتاز خان پیغام فرستاد که هر چه زودتر ایران را ترک کنند و آن‌ها بلافاصله از مرز به ترکیه بازگشتند. پارسا تا زمان کودتا ۲۸ مرداد در شهرهای خوی، تبریز و ارومیه چندین سخنرانی ایراد کرد و در غروب ۲۸ مرداد که پیروزی کودتا چنان مسجل شده بود توسط سرهنگ قهرمانی دستگیر و تحت‌الحفظ روانه تهران کرد. او مدتی در باشگاه افسران و زندان دژبان محبوس شود و سپس به زندان عشرت اباد منتقل شد و تا اسفندماه در زندان بود.

قسمت سوم: بعد از کودتای ۲۸ مرداد

بعد از خلاصی از زندان، مدتی در نهضت مقاومت ملی فعالیت کرد او می‌گوید در این زمان به چند نفر دیگر به فکر فعالیت مسلحانه افتاده بود و حتی یکبار

لایحه اصلاحات و اختیارات دکتر مصدق از مباحث جنجالی بود که باید از قلم نمی‌افتادند. پارسا به عنوان نماینده مجلس می‌بایست برنامه دولت مصدق به ویژه اختیارات یک ساله را که سرو صدای زیادی هم در پی داشت مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد. در این زمان نهضت ملی با مشکلات درونی زیادی روبرو شده بود و نشانه‌های شکاف علنی شده بود و رهبران رودرو یکدیگر قرار گرفته بودند که خود از ابهامات تاریخ ایران در دوره‌ی زمامداری دکتر مصدق است. در واقع او یک دوره چهار ماهه پر التهاب یعنی از مهر تا بهمن را مسکوت گذاشته و یک‌باره به وقایع اواخر بهمن و اوایل اسفند می‌پردازد و می‌گوید در اواخر بهمن علاء بار دیگر با وی ارتباط برقرار کرد و ترتیب یک ناهار با شاه را داد. در این ضیافت حشمت‌الدوله و الاوتار از خاصان شاه حضور داشت از پارسا درخواست همکاری با دربار را می‌کند که با مخالفت این نماینده مجلس روبرو می‌شود. (ص ۱۱۸)

در اسفند ماه اختلافات شاه با مصدق به اوج خود رسید به همین منظور هیأتی از نمایندگان مجلس مرکب از شایگان، معظمی، سنجابی و پارسا مأموریت یافتند تا به این اختلافات پایان دهند. در مذاکرات خصوصی آن‌ها با شاه در کاخ مرمر قرار بر این شد تا شاه برای مدتی از کشور خارج شود. هنگامی که بحث از مسافرت شاه شد پارسا پیشنهاد می‌کند تا وی برای مدتی به اسپانیا مسافرت کند. اما این اتفاق هرگز رخ داد بلکه شاه در یک نقشه حساب شده قضیه نهم اسفند را پیش آورد. در این روز مصدق برای بدرقه شاه به دربار رفت اما برخی از طرفداران شاه به تشویق او به جلو دربار ریخته و قصد داشتند تا وی را به قتل برسانند که نخست‌وزیر با کمک یکی از مستخدمان دربار از مهلکه جان سالم به در برد. برخی از لات‌های درباری به سرکردگی شعبان بی‌مخ به خانه او حمله کردند. این حادثه مصدق را به مجلس کشاند تا در آنجا سخنرانی کند. پارسا به عنوان سخنگوی فراکسیون نهضت ملی اعلامیه‌ای تهیه کرد و در رادیو برای عموم پخش شد تا نقشه دربار برای تحریک مردم بر ضد دولت خنثی کند. (ص ۱۲۱) بعد از این واقعه مجلس بار دیگر تصمیم گرفت تا برای حل اختلاف دربار و دولت دست به اقداماتی بزند. به همین منظور بار دیگر هیأتی ۸ نفره به کارگردانی عبدالله معظمی تشکیل شد تا حدود اختیارات شاه و نخست‌وزیر را مشخص نماید. هر چند نتیجه به نفع مصدق بود اما هیچ‌گاه به تصویب مجلس نرسید و هنگامی که پارسا، مخبر کمیسیون نهضت ملی، گزارش را در صحن علنی قرائت کرد میر اشرافی مانع ادامه سخنرانی وی شد و جلسه به اغتشاش کشیده شد. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ با قتل اشراف طوس روابط دولت با مجلس وارد مرحله جدیدی شد. در تحقیقات صورت گرفته درباره این

مجلس هفدهم در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ افتتاح شد اما مصدق در اعتراض به مداخلات دربار در مراسم افتتاحیه شرکت نکرد. عدم حضور مصدق و انتخاب هیأت رئیسه مجلس از نکات جنجالی بود که پارسا به آن هیچ اشاره نکرده است

هم به خانه فلسفی واعظ معروف که از منابع علیه ملیون سخنرانی می کرد نارنجک انداختند. (ص ۱۴۰) نهضت مقاومت تا زمانی که آیت اله رضا زنجانی هدایت آن را بر عهده داشت فعالیت زیادی از خود نشان داد و نشریه راه مصدق را منتشر می کرد اما با دستگیری وی نهضت رو به ضعف پیش رفت. این زمان پارسا بعد از مدتی منتظر خدمت بودن از وزارت خارجه استعفا داد و با سیف اله معظمی (وزیر پست دولت دکتر مصدق) و مهندس زنگنه شرکت «نوکار» را که در حوزه راه سازی فعالیت می کرد تأسیس کردند.

سال ۱۳۳۹ بر اثر فشارهای داخلی و خارجی فضای سیاسی کمی بازتر شد و نیروها و احزاب بار دیگر فعالیت خود را از سر گرفتند. انتخابات دوره ی بیستم مجلس در این سال برگزار شد پارسا به همراه دوستان خود جبهه ملی دوم را تشکیل دادند. اعضای جبهه که به نحوه برگزاری انتخابات اعتراض داشتند در مجلس سنا متحصن شدند و خواستار انتخابات آزاد شدند. هر چند دانشجویان و مردم از آن ها حمایت کردند اما از این تحصن نتیجه ای حاصل نگردید و در سنا محبوس گردیدند. پارسا می گوید بعد از پایان تحصن، جبهه ملی دوم را تشکیل دادند و به همراه صالح، سنجابی و صدیقی به عنوان اعضای هیات اجراییه انتخاب شدند و در سی تیر ۱۳۳۹ جبهه اعلام موجودیت کرد و با برگزاری یک میتینگ در میدان جلال که تعداد زیادی از مردم حضور داشتند باعث نگرانی شاه شد. (ص ۱۴۷)

امینی در اردیبهشت ۱۳۴۰ به نخست وزیری رسید و با اقداماتی اصلاح طلبانه سعی کرد تا اعتماد افکار عمومی را جلب کند. مجلس بیستم را منحل کرد و وعده انتخابات آزاد را داد ولی با تمام این اقدامات نتوانست سران جبهه را به سوی خود بکشاند. پارسا بر این عقیده است که به اختلاف بین شاه و امینی واقف و با برنامه هایش موافق بود. (ص ۱۵۰) اما توضیح نمی دهد چرا جبهه این فرصت بزرگ تاریخی را از دست داد و به جای حمایت از امینی در برابر شاه، خواسته یا ناخواسته با مطرح کردن شعارهای غیر قابل اجرا و برگزاری اعتصاب و تظاهرات به دربار کمک کردند. غافل از این که با تقویت موقعیت شاه آن ها هرگز به اهداف خود نخواهند رسید.

کنگره جبهه ملی در سال ۱۳۴۱ در منزل حاج قاسمیه از تجار طرفدار جبهه برگزار شد. اساسنامه را پارسا به همراه مسعود حجازی و محمد علی خنجی تهیه کردند و در همین کنگره نهضت آزادی تشکیل شد. پارسا در این مورد هم دچار اشتباه شده است؛ زیرا کنگره مورد نظر در دی ماه ۱۳۴۱ برگزار شد در حالی که نهضت آزادی در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ اعلام موجودیت کرد.^{۱۳} هر چند پارسا می گوید اختلاف سران جبهه با بازگان و طالقانی بر سر دین بوده است اما سنجابی تضاد عقیدتی را رد نمی کند اما می گوید سران نهضت آزادی از عملکرد سران جبهه ناراضی بودند به همین علت از آن ها انشعاب کردند ولی به آرمأن های مصدق وفادار ماندند.^{۱۴} با توجه به اختلافات اساسی بین مصدق با برخی از رهبران نظیر خنجی، حجازی و دیگر سران حزب ایران و حمایت مهندس بازگان و آیت اله طالقانی از مصدق نظر سنجابی به واقعیت نزدیک تر است.

با زرمزه برگزاری همه پرسی از سوی دولت برای لوایح ششگانه جبهه با رفراندوم مخالف کرد و بیانیه ای در این مورد داد که «اصلاحات آری خودکامگی نه» (ص ۱۶۳) پارسا قضیه با این اهمیت را خیلی ساده مطرح می کند و آن را تبیین نمی کند در حالی که جبهه به عنوان نیرویی که از پشتوانه مردمی برخوردار بود نمی بایست اینگونه بی تدبیری از خود نشان می داد. آن ها اگر حرفی برای گفتن داشتند می بایست در قالب یک برنامه ارائه می دادند که

جایگزینی برای اصلاحات درباری باشد اما از آنجا که آن ها دست خالی بودند نمی توانستند به چیزی به جز طرح یک شعار بسیار کوتاه بسنده کنند آن ها حتی طرفداران خود را نیز سردرگم کردند که در فرآیند ۶ بهمن شرکت کنند یا نه. قبل از برگزاری فرآیند اعضای جبهه بازداشت و روانه زندان قصر و قزل قلعه شدند. در طول حبس چند بار اسدالله علم سعی کرد با آن ها بر سر مسائل به تفاهم برسد و صنعتی زاده از دوستان نزدیک خود را به زندان فرستاد اما موفقیتی به دست نیاورد. پارسا به همراه دیگر اعضای جبهه چند ماه بعد از حادثه ۱۵ خرداد از زندان آزاد شده و تا آغاز حوادث منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ فعالیت چندانی نداشت.

پی نوشت:

- ۱- مشروح مذاکرات کمیسیون را حسین مکی در کتابی با عنوان «کمیسیون نفت، گرد آوری و در سال ۱۳۳۰ منتشر شد.
- ۲- رجب علی منصور که می خواست به نوعی بار مسئولیت نفت را از دوش دولت بردارد به مجلس پیشنهاد کرد که یک کمیسیون به نام «کمیسیون نفت» تشکیل شود و پرونده قرارداد گس- گلشانیان را بررسی کنند. در ۳۰ خرداد ۱۳۳۹ نمایندگان در این خصوص با هم شور و مشورت کردند و از ۸۸ نفر حاضر در جلسه ۵۱ نفر به آن رای مثبت دادند. با برگزاری انتخابات هیجده نفر از نمایندگان شعب ششگانه مجلس به عضویت آن درآمدند. دکتر محمد مصدق، علی شایگان، الهیار صالح، ابوالحسن حائریزاده، حسین مکی، (بنج تن از جبهه ملی)، جمال امامی، علی بهیمانی، جواد عامری، محمد علی هدایتی، جواد گنجه ای، سرتیپ زاده، محمد ذوالفقاری، دکتر حسن علوی، پالیزی، خسرو قشقایی، دکتر کاسمی، عبدالرحمان فرامرزی و فقیه زاده اعضای آن بودند. رک. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۶، جلسه ۳۸، ۳۰ خرداد ۱۳۳۹.
- ۳- کریم سنجابی، خاطرات سیاسی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، صص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۴- سپهر ذبیح، ایران دوره ی مصدق، ترجمه رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، ص ۶۹.
- ۵- برای تأسیس حزب رک. شاهد، ش ۲۶/۳۸۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ (ص ۴: برای انشعاب رک. نیروی سوم، ش ۱(۲۲) مهر ۱۳۳۱)، ص ۱.
- ۶- احمد زیر کزاده دبیر حزب ایران می گوید به پیشنهاد عبدالله معظمی نام نهضت ملی را برای فراکسیون برگزیدند. رک. به خاطرات وی؛ پرسش های بی پاسخ در سال های استثنایی، به کوشش احمد ابوالحسن ضیاء ظریفی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶، ص ۲۶۴.
- ۷- سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی هم به ترمزد نظامیان از دستور شاه برای سرکوب مردم اشاره می کند و می گوید خلبانان از دستور برای حمله ی هوایی به مردم خودداری کردند که این امر باعث تشویش دربار شد. رک. خاطرات سیاسی، تهران، رواق، ۱۳۶۴، ص ۱۱۹.
- ۸- زیر کزاده اقدام پارسا را جسورانه می داند و می گوید اعضای حزب ایران امضای آن را منوط به مطرح شدن در جلسه حزبی کردند و از امضای طرح در صحن علنی خودداری کردند و در ادامه می گوید مصدق هم برای تحریک نکردن دربار پیشنهاد کرد طرح مسکوت بماند. رک. پرسش های بی پاسخ، ص ۳۲۱.
- ۹- برخلاف اظهارات پارسا، مکی مصاحبه را موفقیت آمیز می داند که در مطبوعات انعکاس خوبی داشت. رک. حسین مکی، سال های نهضت ملی، تهران، علمی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۲.
- ۱۰- باختر امروز، ش ۹۳۴، (۲۴ مهر ۱۳۳۱)، ص ۱.
- ۱۱- اطلاعات، ش ۷۹۳۱، (۲۷ مهر ۱۳۳۱)، ص ۲.
- ۱۲- محمد علی موحد، خواب آشفته نفت، تهران، کارنامه، ج ۲، ۱۳۷۸، ص ۷۵۵.
- ۱۳- مهدی بازگان، شصت سال خدمت و مقاومت، گفت و گو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، رسا، ۱۳۷۵، ص ۳۸۷.
- ۱۴- سنجابی، پیشین، ص ۲۴۴.